

نگاهی به آراء و اندیشه های دانیل لرنر الگوی نوسازی توسعه؛ منجی جامعه سنتی خاورمیانه یا تئوری توطئه غرب

دکتر علی گرانمایه پور- استادیار علوم ارتباطات و عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

ali_phd1970@yahoo.com

الهام انصاری- دانشجوی کارشناسی ارشد علوم ارتباطات دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

elham_ansari@yahoo.com

چکیده

در دهه های اخیر یکی از مهمترین، پر ابهام ترین، اثرگذارترین و چالشی ترین مباحث در عرصه علوم ارتباطات، علوم اجتماعی، اقتصاد و سیاست، عرصه مطالعات ارتباطات و توسعه بوده است. توسعه، نقطه قوت کشورهای شمال و پاشنه آشیل کشورهای جنوب به حساب می آید و بدین دلیل، کشاکش های بسیاری در این زمینه در تمام علوم به ویژه ارتباطات وجود دارد و این به دلیل پیوند عمیق و وابستگی دو سویه این دو مقوله است.

مطالعات در این زمینه به خصوص پس از جنگ جهانی دوم، مورد توجه صاحب نظران و اندیشمندان قرار گرفت. این اقبال چه در کشورهای تازه استقلال یافته، چه در کشورهای در حال توسعه و حتی در کشورهای توسعه یافته مشهود بود. یکی از دلایل گسترش این موضوع را علاوه بر اهمیت یافتن مباحث توسعه پس از ویرانی های جنگ، در پدید آمدن تکنولوژیهای جدید ارتباطی و اهمیت فوق العاده آنها به

خصوص در توسعه اقتصادی که آن زمان بیشتر مورد توجه بود، می توان جستجو کرد. به طور کل، اندیشمندان در نگاه به ارتباطات و توسعه دو نگرش خوشبینانه و بدبینانه را مطرح کرده اند. در دهه های ۵۰ و ۶۰ م در میان صاحب نظران نوعی خوشبینی نسبت به تاثیر رسانه ها در توسعه به وجود آمده بود که عمدتاً براساس الگوهای غربی نوسازی و با پیروی از آن ایجاد شد؛ اما پس از آن (از دهه ۸۰ به بعد) به کمک تحقیقاتی که در محتوای رسانه ها و حوزه ارتباطات بین الملل انجام شد این خوشبینی کم رنگ شد و گاه حتی به بدبینی و انتقادهای افراطی منجر شد. تا آنجا که پیرامون الگوی نوسازی «لرنر» که برای گذار از جامعه سنتی در جوامع در حال توسعه ارائه شده بود نظرات از مطلق نگری و منجی انگاشتن این الگو تا خطاب کردن آن با عناوینی چون حیلۀ امپریالیسم و تئوری توطئه متفاوت بود.

این نگرش ها نه تنها توجه به نقش ارتباطات و وسایل ارتباط جمعی در توسعه را کاهش نداده، بلکه باعث رونق این مباحث نیز شد و امروز بیشتر از گذشته این مساله مورد بررسی و تحقیق قرار می گیرد. در این پژوهش قصد داریم ارتباطات و توسعه را از نگاه نظریه «دانیل لرنر» و الگوی نوسازی وی به بازبینی بنشینیم و ضمن مروری بر نظریات لرنر سعی کنیم قضاوتی متصفانه درباره این الگو ارائه دهیم. واژه های کلیدی: توسعه، ارتباطات سلطه بخش، ارتباطات توسعه بخش، نوسازی، جامعه سنتی، نوگرایی، همدلی، شخصیت انتقالی

ارتباطات سلطه بخش یا ارتباطات توسعه بخش

دو گرایش سلطه بخشی و یا توسعه بخشی همواره درباره ارتباطات و توسعه مطرح بوده است. بحث اساسی این است که آیا ارتباطات و رسانه ها تسهیل کننده توسعه هستند یا تنها منجر به این مهم می شوند که به عنوان یکی از اساسی ترین ابزارهای کشورهای توسعه یافته در مصرفی شدن کشورهای کمتر توسعه یافته عمل کنند. واقعیت این است که رسانه ها عامل اصلی و اساسی توسعه سیاسی هستند؛

اما ابزار اساسی و بنیانی بوده اند که کشورهای کمتر توسعه یافته را از نظر اقتصادی وابسته و مصرف زده کرده اند. در بعد توسعه اجتماعی نیز در کشورهای کمتر توسعه یافته، از خود بیگانگی و از خود باختگی را در پی داشته اند و در ابعاد فرهنگی به اشاعه و سلطه فرهنگ کشورهای توسعه یافته (غربی) در کشورهای ذکر شده پرداخته اند. حال سوال اساسی این است که ارتباطات، توسعه بخش است یا سلطه بخش؟ (عباسی، ۱۳۸۷)

الف) ارتباطات توسعه بخش (خوشبینانه)

اکثر صاحب نظران و اندیشمندان در دهه های ۵۰ و ۶۰ م. دیدگاهی خوشبینانه به تاثیرات رسانه ها داشتند و حتی بر این باور بودند که با توسعه رسانه ها و بهره وری از آن، توسعه و به خصوص توسعه اقتصادی رونق و سرعت خواهد گرفت، با این تصور کلی که، گسترش وسایل ارتباط جمعی به توسعه اجتماعی و توسعه اجتماعی به توسعه اقتصادی منجر می شود. «دانیل لرنر»، «ویلیام شرام» و «اورت راجرز» از جمله سردمداران نظریات خوشبینانه هستند که وسایل ارتباط جمعی را به عنوان محرک اصلی توسعه اجتماعی (آگاهی) و بالطبع آن توسعه اقتصادی می دانند (همان).

از الگوی آنان به عنوان الگوی علت - معلولی، خطی و یا الگوی حاکم یاد می شود.

ب) ارتباطات سلطه بخش (بدبینانه)

به نظر مخالفان نظریات خوشبینانه، جریان یکسویه و عمودی پیام از سوی وسایل ارتباط جمعی با انعکاس گسترده اخبار یکسویه به سلطه امپریالیسم خبری منجر شده است. این امپریالیسم با گسترش ابعاد دیگر پیام به سلطه ارتباطی یا سلطه ارتباطات در جهان انجامیده است و سلطه ارتباطات به همراه تولید و توزیع انبوه کالاها و مصنوعات فرهنگی دیگر، سلطه فرهنگی را در پی داشته است. از اصحاب مکتب فرانکفورت، «هربرت شیلر» و «هاملینگ» می توان به عنوان کسانی نام برد که با این جریان همسو هستند (همان).

ارتباطات و توسعه در اندیشه های دانیل لرنر

«دانیل لرنر» (۱۹۱۷-۱۹۸۰)، جامعه‌شناس و نظریه‌پرداز آمریکایی، کتاب «گذر از جامعه سنتی با نوسازی خاورمیانه» خود را به سفارش کاخ سفید در سال ۱۹۵۸ انتشار داد و در آن سعی کرد رسانه‌ها را به عنوان عامل و نیروی پیش برنده در توسعه و در انتقال جوامع سنتی جهان سوم به شرایط صنعتی، معرفی کند (گرانمایه پور، ۱۳۸۵).

«دانیل لرنر» را می‌توان راهگشای بررسی نقش ارتباطات در توسعه دانست.

انتشار کتاب گذر از جامعه سنتی در سال ۱۹۵۸ را می‌توان آغازگر بررسی های ارتباطی توسعه شمرد و شاید پس از آن هم هرگز کتابی به این اهمیت در این زمینه منتشر نشده باشد. اهمیت این کتاب از دو رو است:

نخست اینکه هنوز هم نظریه مطرح شده در آن یکی از جامع ترین نظریه های ارتباطی توسعه به شمار می آید.

دوم آنکه، تقریباً بر همه کسانی که پس از «لرنر» به کار در این زمینه پرداخته اند تاثیر گذاشته و بسیاری از پیش فرضهای آنها را شکل داده است.

نگارش این کتاب در دو مرحله انجام گرفته است:

مرحله نخست طرح ریزی، بررسی، جمع آوری اطلاعات و تحلیل مقدماتی یافته ها به وسیله اداره پژوهش اجتماعی کاربردی در دانشگاه کلمبیا و مرحله دوم تحلیل مجدد و کامل یافته ها و نگارش این کتاب در مرکز تحقیقات بین المللی در دانشگاه است. «لرنر» در هر دو مرحله مشارکت داشته است.

این بررسی در سپتامبر ۱۹۵۰ آغاز شد که در فاصله سالهای ۱۹۵۱-۱۹۵۰ گروهی محقق که از جانب «دفتر تحقیقات اجتماعی در آمریکا» اعزام شدند این بررسی در هفت کشور ترکیه، لبنان، اردن، مصر، سوریه، ایران و یونان به انجام رسید. البته ایران جایگزین عراق شده بود چرا که به دلیل برخی مشکلات، امکان انجام پژوهش در عراق آن زمان میسر نشد.

نتایج بررسی یونان هم که به عنوان پیش‌آزمون برای ساخت پرسشنامه و طرح نمونه‌گیری انجام شده بود در این کتاب گزارش شده است.

مصاحبه‌ها در هر کشور به وسیله محققان بومی انجام گرفت که معمولاً از میان معلمان و دانشجویان برگزیده شده بودند و زیر نظر سرپرست آمریکایی خود کار می‌کردند. پرسشنامه اصلی در هر شش کشور یکسان بود و فقط تغییراتی جزئی به منظور تطبیق آنها با اوضاع هر کشور در آنها داده شد. بدینسان جمعاً حدود ۲۰۰۰ مصاحبه از همه کشورها جمع‌آوری شد که از این میان با حذف مصاحبه‌های یونان و نیز مصاحبه‌هایی که دیر رسیده یا کامل نبودند نزدیک به ۱۶۰۰ مصاحبه در این کتاب مورد تحلیل قرار گرفته‌اند. پرسش‌های آنان عمدتاً در مورد چگونگی استفاده از وسایل ارتباط جمعی (مخصوصاً سینما، مطبوعات و رادیو) و نظرات مردم در مورد آنها بود. در سال ۱۹۵۴ از «لرنر» که سرپرستی این بررسی را به عهده داشت، خواسته شد تا این داده‌ها را تحلیل نموده و گزارش کلی ارائه دهد. «لرنر» بار دیگر همراه گروهی از محققان به این کشورها سفر کرد و اثر خود را بعد از آن فراهم نمود.

این اندیشه که به زعم برخی از اندیشمندان در چارچوب نظریه اشاعه فرهنگی قرار می‌گیرد، متکی بر این ایده است که به واسطه گسترش و نشر عناصر فرهنگی کشورهای غربی در کشورهای جهان سوم جریان نوسازی و تجدید به وقوع می‌پیوندد. به نظر «لرنر» ورود عناصر و مکانیسم‌هایی که حاصل نوسازی هستند در آمادگی روانی و تحرک ذهنی انسانها برای پذیرش عناصر جدید تجدید تاثیر گذار هستند (ازکیا، ۱۳۷۹).

به نظر وی مهمترین عناصر و متغیرهایی که در ظهور تحرک ذهنی و آمادگی روانی انسانها برای نو شدن مؤثرند عبارتند از: شهرنشینی، سواد آموزی و ارتقای سطح تحصیلات، بسط و گسترش رسانه‌های گروهی و مشارکت.

در واقع این نظریه مبتنی بر تجاربی است که کشورهای غربی طی چند سده گذشته داشته‌اند و از صورت جوامع سنتی به شکل جوامع پیشرفته درآمده‌اند. لرنر معتقد است که فراگرد نوسازی، غرب و

شرق نمی شناسد و صرفاً برحسب تصادف است که ابتدا در کشورهای غربی شاهد آن بوده ایم. الگوی غربی فقط از نظر تاریخی است که غربی به شمار می آید. تاریخ اخیر شوروی و ژاپن نشان می دهد که این روندها، چگونه در نوسازی جوامعی که از نظر جغرافیایی با غرب فاصله دارند، تکرار شده اند. داده های ارائه شده در این کتاب نشان می دهد که در همه جوامع رو به نوسازی، در همه قاره های جهان علیرغم تفاوت های نژاد، رنگ یا مذهب الگویی یکسان تکرار می شود.

بدینسان هنگامی که «لرنر» درباره دهقان نوجویی در یک روستای ترکیه سخن می گوید او را با نمونه هایی از تاریخ اروپا قیاس می کند و عقیده دارد شاید این همان کارگر کشتزارهای انگلیس در قرن ۱۸ باشد که زمین های اروپایی را رها کرد و به جستجوی زندگی بهتر به لندن و منچستر روی آورد. شاید این همان پسرک دهاتی قرن ۱۹ فرانسه باشد که از زندگی پرمشقت در خانه پدری به تنگ آمده، به جستجوی طلا به سانفرانسیسکو رفت و هنگامی که طلا نیافت به بنایی، مکانیکی یا پادویی چاپخانه پرداخت.

همانطور که گفته شد الگوی «لرنر» برای توسعه، الگویی چهار مرحله ای است که شامل: شهرنشینی، سواد، کاربرد رسانه های همگانی و مشارکت می باشد و نیز مبنای اندیشه وی، تاریخ گذشته اروپا است. نوسازی اروپا در نظر «لرنر»، با گذر از مراحل زیر صورت گرفته است: عصر اکتشاف، رنسانس، اصلاح مذهبی، جنبش ضد اصلاح و انقلاب صنعتی.

در ابتدا «لرنر» ملاحظه کرد که رادیو و سینما به جلب افراد با سواد پرداختند و از این طریق موجبات تسریع در بروز دگرگونیهای اجتماعی را با ایجاد احتیاجات تازه، عقاید نو و بیداری سیاسی در این شش کشور فراهم آوردهاند (گرانامه پور، ۱۳۸۵).

در مورد تحولات خاورمیانه، «لرنر» دو مرحله را قابل تشخیص کرده است. «گرایش به اروپا» که صرفاً متوجه قشرهای بالای جامعه بود و به دگرگونی نوع زندگی آنها نظر داشت و «تجدد» که جمعیتی وسیعتر را در بر می گرفت. جریان گرایش به اروپا، در وسایل خبری ممتاز منعکس شد. در صورتی که

تجدد، توسط وسایل ارتباط جمعی نشر یافت. سه عامل اصلی در جریان تجدد وجود داشت: شهرگرایی، سوادآموزی و توسعه وسایل ارتباطی (ازکیا، ۱۳۷۹).

«لرنر» معتقد است که در خاورمیانه، فراگرد مشابهی را شاهد هستیم و هر چند او معتقد نیست که راه حل این تعارض ها در همه کشورهای خاورمیانه یکسان است؛ بلکه می گوید: مردم این منطقه، امروز نه از طریق راه حل های مشابه بلکه از طریق مشکلات مشابه به یکدیگر پیوند یافته اند. مشکل اساسی آنها این است که چگونه می توان روشهای زندگی سنتی را که به کار نمی آید تغییر داد. به عبارت دیگر مشکل خاورمیانه، مسأله نوسازی است.

به زعم «لرنر» این روند در تمامی جهان یکسان است که در همه جا الگوی غربی نوسازی از افزایش شهرنشینی آغاز می شود که منجر به افزایش سواد و افزایش سواد به افزایش کاربرد رسانه ها و افزایش کاربرد رسانه ها با مشارکت اقتصادی و سیاسی بیشتر و افزایش رأی دهندگان همراه بوده است. «لرنر» تفاوت بین جوامعی که به وسایل ارتباط جمعی مجهزند و آنهایی که فاقد چنین وسایلی هستند را اینگونه بیان می کند:

در زمینه های اقتصادی - اجتماعی، جوامع سنتی، مخصوصاً «کشاورزی» خوانده می شوند، در حالی که صنعت، خاص جوامع جدید (دارای وسایل ارتباط جمعی) است. این جوامع، صنعتی هستند و گسترش شهرها هم در آن دیده می شود. از دیدگاه فرهنگی مشخص کننده جوامع نوع اول، بی سواد است، در صورتی که جوامع نوع دوم با ارتقاء سواد مشخص می شوند. از نظر سیاسی جوامع اولین، با فقدان مشارکت انسانها در اتخاذ تصمیمات سیاسی و جوامع دومین با پدیده معکوس آن قابل تشخیص هستند.

این تصویر کلی است که «لرنر» از این دو تمدن به دست می دهد. با مطالعه چگونگی تحقق رشد اقتصادی، همبستگی هایی از یک طرف بین میزان دسترسی به وسایل ارتباط جمعی و از طرف دیگر، پدیده هایی نظیر شهرنشینی، باسوادی و شرکت در زندگی سیاسی به دست می آید (گرانمایه پور، ۱۳۸۵).

«لرنر» به منظور نشان دادن این متغیرها به صورت کمی، چهار متغیر خود را چنین توصیف می کند:

- شهرنشینی: نسبت افرادی که در شهرهایی با جمعیت ۵۰۰۰۰ نفر یا بیشتر زندگی می کنند.
- سواد: نسبت افراد قادر به خواندن یک زبان.
- کاربرد رسانه ها: نسبت خریداران روزنامه ها، صاحبان رادیو و تماشاگران سینما که هر سه آنها در یک شاخص واحد با یکدیگر ترکیب می شوند.
- مشارکت سیاسی: نسبت رای دهندگان واقعی در انتخابات که در سطح کشور انجام می گیرد.
- همانطور که عنوان شد، نقطه آغاز فراگرد نوسازی در نظر «لرنر»، شهرنشینی است. زیرا فقط در شهرهاست که می توان مهارتها و منابعی را که لازمه تکوین اقتصاد صنعتی نوین است گرد آورد و نیز در شهرهاست که با تجمع مردم و امکان تخصیص منابع، می توان به رشد سواد و کاربرد رسانه ها امید داشت.

مفهوم همدلی^۱ و شخصیت انتقالی

از نظر «لرنر» به جامعه ای نو می گویند که مشارکت جو است و انسان نو، انسانی دارای توانایی همدلی زیاد است. انسانی که در جامعه در حال توسعه شخصاً تحول می پذیرد و با اتکا به شخصیت خاص خود، جامعه را به حرکت وادار می دارد، دارای توانایی خاص در همدلی است.

«لرنر» یک الگوی روانشناختی در افراد را شناسایی و توصیف کرد که هم برای جامعه مدرن ضروری بود و هم آن را تقویت می کرد. فرد مورد نظر او به ظرفیت بالایی برای شناسایی مشخصه های جدید پیرامون خود مجهز بود و می توانست نیازهای جدیدی را که جامعه بزرگتر ایجاد می کرد، در خود درونی سازد. به عبارت دیگر چنین شخصی از یک همدلی بالا برخوردار بود و این یعنی ظرفیت دیدن خودش در موقعیت دیگران. «لرنر» معتقد بود که همدلی دارای دو وظیفه است: اول، توانا سازی فرد برای عمل در یک جامعه مدرن که پیوسته در حال تغییر است و دوم اینکه همدلی یک مهارت جدایی ناپذیر برای افرادی است که می خواهند موقعیت سنتی خود را ترک کنند. به این ترتیب، رسانه های جمعی، کارگزاران مهم

نوسازی قلمداد شدند. افراد جهان سومی می‌توانستند همدلی خود را به وسیلهٔ در معرض رسانه‌ها قرار گرفتن گسترش دهند. چرا که رسانه‌ها با نشان دادن چشم‌اندازهای جدید، آنها را در برابر رفتارها و فرهنگهای تازه قرار می‌دادند. کوتاه سخن آنکه، رسانه‌های جمعی از این توان بالقوه برخوردار بودند که نسیم دگرگونی و نوسازی را در جوامع سنتی و منزوی به حرکت در آورند و ساختارهای زندگی، ارزشها و رفتارهای جوامع سنتی را با آنچه در جوامع مدرن غربی بود، عوض کنند (آر. ملکات، ۱۳۸۴).

در اینجا میزان بالای توجه «لرنر» به رسانه‌ها و اعتقاد او به تاثیر آنها بر بهبود کیفی زندگی انسان به خوبی مشهود است. به این ترتیب مشخص است که «لرنر» به آن دسته از نظریات که معتقد به تاثیرات محدود پیام و رسانه هستند توجه چندانی ندارد.

نقش قدرتمند رسانه‌های جمعی در نوسازی، توسط «لرنر» (۱۹۵۸) و «شرام» (۱۹۶۴) و عده‌ای دیگر در پژوهشهایی که در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ به عمل آمد، مورد تأکید قرار گرفت و همین پژوهشها بود که گزاره‌های موجود در پارادایم حاکم توسعه را تکمیل کرد. به این ترتیب، رسانه‌های جمعی، حکم وسایل نقلیه‌ای را یافتند که ایده‌های جدید و مدلهای تازه را از غرب به جهان سوم و از مناطق شهری به حومه‌های روستایی منتقل می‌کردند. نکتهٔ مهم دیگر، باور این مساله بود که رسانه‌های جمعی می‌توانند افراد ساکن در کشورهای رو به توسعه را برای پذیرش تغییرات سریع اجتماعی آماده سازند و این کار را از طریق استقرار «جو نوسازی» عملی سازند. این امر در واقع پذیرش این نکته بود که رسانه‌های جمعی قدرتمند هستند و بر افراد تاثیر مستقیم می‌گذارند. به این ترتیب نظریهٔ گلوله‌های جادویی^۲ در مورد تاثیرات رسانه‌های جمعی در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ در جهان سوم جا افتاد و این در حالی بود که حتی پیش از آن در آمریکای شمالی رد شده بود. قدرت رسانه‌های جمعی در یکسویه بودن، از بالا به پایین بودن، در همزمانی و در دامنهٔ وسیع انتشار آنها ریشه دارد (همان).

پس مفهوم «خویشتن به جای دیگری‌بینی» را که معمولاً توسط روان‌شناسان اجتماعی عنوان می‌شود، به عبارت ساده‌تر این است که خود را از نظر روانی به جای دیگری قرار دهیم که این عمل به فراقکنی می‌انجامد.

یکی از فرضیه‌های اساسی «لرنر» این است که توانایی هر انسان در مسأله خود را به جای دیگری قرار دادن صرفاً در جوامعی رخ می‌نماید که مشارکت انسانها در زندگی اجتماعی قابل توجه است. (جوامع شهری و صنعتی که دارای افراد تحصیل کرده‌اند) افراد جوامع غیرصنعتی، اساساً غیر مشارک خوانده می‌شوند. جنب و جوش و تحرک یک انسان از نظر روانی، با جابه‌جایی جسمانی افراد یعنی سفر آغاز می‌شود. لیک این تجربه که بدین ترتیب و با دیدن کشورهای دیگر به دست می‌آید، بیش از اندازه خشن و فاقد دقت است. مسافر با دنیایی از مدرکات تازه مواجه است که تصور گذشته وی را از محیط بازدید به هم می‌ریزد. برخلاف مسافری که با دنیایی تازه مواجه شده است، استفاده کننده وسایل ارتباط جمعی واقعیت تازه دستکاری شده دریافت می‌دارد و این خود جریان فهم را از این واقعیت تسریع می‌کند. بنابراین، همبستگی پرمعنایی که بین میزان استفاده از وسایل ارتباط جمعی و مشارکت در زندگی سیاسی که شاخص آن می‌تواند رأسی باشد به چشم می‌خورد (گرانمایه پور، ۱۳۸۵).

حال باید ببینیم آیا وسایل ارتباط جمعی می‌توانند میزان همدردی را افزایش دهند؟ «لرنر» درصدد جستجوی وسایلی برآمده است که آموزش صفات اساسی یک شخصیت سازنده را، که وجود آن در توسعه اجتماعی ضروری است، بر عهده می‌گیرد. وی در اجرای این منظور بررسیهای متعددی با روشهای گوناگون به انجام رسانیده است. با این بررسیها شخصیت افراد جوامع در حال رشد با توجه به میزان همدلی در آنان و درجات گوناگون شهرنشینی به سه گروه تقسیم شد.

اولین نوع آن شخصیتی است که باید سنتی و ماقبل توسعه خوانده شود. نه صاحب سواد است، نه شهرنشین، نه برخوردار از وسایل ارتباط جمعی. شاخص دسترسی به وسایل ارتباط جمعی را نیز تعداد افرادی می‌داند که به خرید روزنامه می‌پردازند، سینما می‌روند و رادیو دارند.

دومین نوع شخصیت که برای تحول جامعه از همه مهمتر است، انتقالی خوانده می‌شود.

سومین نوع آن، شخصیت جدید است که در جوامع غربی فراوان به چشم می‌خورد.

شخصیت انتقالی که در آن توجه به حرکت و آینده بیش از حال و گذشته مطمع نظر است، دارای

میزان خاصی از همدردی است و تجلی این نوع شخصیت در جهان سوم، عامل اصلی توسعه محسوب می‌شود.

زمانی که «لرنر» وسایلی را جهت شمارش شخصیت‌های انتقالی با استفاده از شاخص‌هایی که به آن اشاره شد بازیافت، سپس به جستجوی رابطه بین متغیرهای اجتماعی و میزان شخصیت‌های انتقالی برآمد. مقایسه شرایط موجود در شش کشور خاورمیانه که تحقیق در آن جریان داشت، چنین رابطه‌ای را به خوبی نشان می‌داد.

«لرنر» ملاحظه می‌کرد که شخصیت انتقالی در لبنان، ایران و هر کشور دیگر با عناصر متفاوتی تجلی می‌کند. زیرا امکاناتی که در جهت گسترش میزان همدردی در آن به کار می‌رود در چارچوب فرهنگ ملی، شکل خاص به خود گرفته است. پس رابطه‌ای پیچیده و دیالکتیک بین شرایط اجتماعی و پیچیدگی‌های فرهنگی و میزان شخصیت‌های انتقالی موجود است. در سال ۱۹۵۸، شش کشور مورد نظر برحسب میزان رشد بدین صورت رده‌بندی شدند. ترکیه، لبنان، مصر، سوریه، اردن و ایران. چنانچه نسبت افرادی را که در محلی غیر از محل تولد خود زندگی می‌کنند، در نظر آوریم، می‌بینیم افراد دارای شخصیت انتقالی، اغلب تحرک جغرافیایی نیز داشته‌اند. توزیع آنان برحسب ایده معیار، با رده‌بندی قبلی کشورها مترادف است. وجود پناهندگان اردن در این کشور، موردی خاص بر آن پدید می‌آورد و همبستگی خاصی بین میزان تحرک جغرافیایی و دسترسی به وسایل ارتباط جمعی در آن دیده می‌شود. «لرنر»، با استفاده از چند شاخص، به تبیین معیارهایی جهت شناخت میزان استفاده از وسایل ارتباط جمعی پرداخته است. به عنوان مثال مطالعه روزنامه هر روز چهار نمره، مطالعه روزنامه در هر هفته دو نمره خواهد داشت و گوش دادن به رادیو و یا رفتن به سینما نیز برحسب میزان فراوانی نمره خواهند گرفت. نسبت آنانی که از وسایل ارتباط جمعی بیشتر استفاده می‌کنند (با نمره بالاتر از ۱۰) در ترکیه ۳۵، در لبنان ۲۹، در مصر ۲۲، در سوریه ۲۳، در اردن ۲۹ و در ایران ۱۳ است. بنابراین، این طبقه‌بندی نیز به آنچه از طریق رده‌بندی کشورها با توجه به میزان تحرک به دست می‌آید (به جز مورد خاص اردن)

نزدیک است.

«لرنر» با بررسی عقاید پذیرا و با طرد کننده وسایل ارتباط جمعی، مطالعه تطبیقی خود را ادامه داد و ملاحظه کرد نسبت کسانی که وسایل ارتباط جمعی را پذیرا هستند در بین آنانی که دارای شخصیت انتقالی هستند، افزونتر است. بنابراین تمام بررسی‌ها حاکی از تطابق و ارتباط مستقیم میزان شخصیت انتقالی با میزان توسعه یافتگی دارد.

در مجموع باید گفت که در الگوی «لرنر»، چهار مرحله مطرح شده است. وی براساس پیمایش خود نتیجه می‌گیرد: ارتباطات جمعی عامل مهم تحرک جوامع «سنتی» و تبدیل انسانها از حالت سنتی به متجدد می‌باشد. وی در این زمینه، تحرک جغرافیایی، سوادآموزی، استفاده از رسانه‌های جمعی و مشارکت اقتصادی و سیاسی را مهمترین مراحل نوسازی کشورهای جهان سوم معرفی می‌کند. مراحل که «لرنر» برای گذر از جامعه سنتی در خاورمیانه معرفی می‌کند عبارتند از:

۱. **تحرک جغرافیایی:** هر جامعه برای نوسازی باید به نسبت معینی، از شهرنشینی عبور کند. به نظر او هر گاه جامعه‌ای بیش از ۱۰ درصد جمعیت خود را به شهرهای بیش از ۵۰ هزار نفر بکشاند، روند توسعه آهسته پیش می‌رود و حال آنکه اگر این میزان از رقم ۲۵ درصد تجاوز کند، روند نوسازی با میزان برابری از افزایش جامعه رشد می‌کند و موجب ارتقای آموزش و پرورش می‌گردد و از اینجا مرحله دوم توسعه آغاز می‌شود.

۲. **سواد آموزی:** مهاجرت افراد به شهرها، نیازهای شغلی جدید و مناسبات اجتماعی را متحول می‌سازد و نیاز به علم اندوزی را در زندگی شهری ایجاد می‌کند.

۳. **استفاده از رسانه‌ها:** افزایش سطح معلومات افراد، امکان استفاده از رسانه‌ها را بیشتر می‌کند و همدلی را که همانندجویی و به کارگیری شیوه زیست جوامع غربی است، میسر می‌سازد.

۴. **مشارکت اقتصادی و سیاسی:** با بهره‌گیری از رسانه‌ها، تحول درک افراد، شناخت جامعه و آگاهی سیاسی بیشتر شده، مشارکت اقتصادی و دخالت در سرنوشت سیاسی را برای افراد ضروری می‌نماید.

به عقیده «لرنر»، مفهوم نوسازی، قبول الگوی زندگی به شیوه غربی است؛ اما او بین اروپایی گرایی و نوسازی تمایز قایل می‌شود. وی اروپایی شدن را مختص اقبال تحصیل کرده و روشنفکر می‌داند، در حالی که متجدد شدن را برای همه جامعه لازم می‌داند.

لرنر و ایران:

از نظر «لرنر» آنچه برای تسریع روند نوسازی در خاورمیانه نیاز است، فرهنگ ابتکار می‌باشد که بستر زایش این فرهنگ در خاورمیانه بروز و رسوخ کرده است. جغرافیا، دین، نفت و ناسیونالیسم شاخصه‌هایی هستند که «لرنر»، خاورمیانه را با آنها معرفی می‌کند، از نظر «لرنر» مفهوم خاورمیانه دربرگیرنده هویت‌های کوچک موجود و دیرپا، پان عربیسم، اسلام‌گرایی در حال ظهور و رقیب‌های بیگانه است.

«لرنر» در مجموع نتیجه می‌گیرد که انتقالی‌ها، تپ غالب در خاورمیانه هستند و نسبت به سنتی‌ها و مدرن‌ها اهمیت بیشتری در آینده جوامع در حال توسعه خاورمیانه دارند. در رویکردی مقایسه‌ای نویسنده بیان می‌کند که: «ایران و اردن هنوز از مرحله هویت بندی شدن دور هستند، ترکیه و لبنان مرحله خیز را پشت سر گذاشته و در مسیر نوسازی قرار دارند. در حالیکه مصر و سوریه می‌خواهند مسیر تاریخی منتهی به خیز را با عبور از یک گذرگاه جدید بیمایند (لرنر، ۱۳۸۳).

در فصل مربوط به ایران، «لرنر» به ارائه تصویری از جامعه ایرانی از جهات مختلف می‌پردازد و با دیدی آسیب شناسانه به مسائلی در مورد حقایق ایران اشاره می‌کند. اکنون پس از گذشت بیش از نیم قرن صراحت و دقت برخی از این نظرات در توصیف برخی نقاط ضعف جامعه ایران در مسیر دستیابی به توسعه می‌تواند تکان دهنده و البته بسیار راهگشا باشد و این موجب افسوس است که هنوز هم بسیاری از مسائل و مشکلاتی که در آن زمان به آن اشاره شده همچنان پابرجا است و ما از حافظه تاریخی چندانی برای استفاده از نظرات کارشناسان در حل معضلات برخوردار نبوده ایم.

«لرنر» پس از مطالعات خود در فصل دهم کتابش با عنوان «ایران: در جهانی دو قطبی» سرنوشت ایران را ناشی از اراده قدرت ها می داند و معتقد است که تحولات داخلی ایران براساس الگوی وابستگی به خارج طراحی شده است و تا به امروز (زمان مصدق) نیز از خطی مشی قدرت های خارجی پیروی می کند. «لرنر» ایران را کشوری بین قدرت ها توصیف می کند که عوامل بسیاری همچون امتیازات جغرافیایی، نفت و آبهای گرم این کشور را به شاهره حیاتی امپراطوری ها و قدرت ها تبدیل کرده است و در این جا نویسنده نتیجه می گیرد که در این پیمایش ایران بیش از دیگر کشورها تاثیر جنگ سرد را نشان می دهد و رقابت بین شرق و غرب و یا در مقطعی رقابت بین کشورهای اروپایی، آینده ایران را به وجود آورده است.

ایران سالیان سال بازیچه جنگ میان ابرقدرتها بوده است. چه زمان جنگ بین ایران و روسیه که ایران قراردادهایی با فرانسه امضاء کرد که پس از خیانت فرانسویان رو به انگلیس آوردند و چه زمان جنگ جهانی دوم که با آلمان ارتباط برقرار کرد، به امید سهمی شدن در قدرت نژاد برتر اما در نهایت، شمال آن طعمه روسیه و جنوب ایران طعمه استعمار پیر شد.

شاهان ایرانی همواره در پی اعطای امتیاز به بیگانگان و کسب حمایت آنها بوده اند و در عصر پس از جنگ جهانی هم رقابت بین بلوک شرق و غرب، نقش ایران را رقم زده است، نفت و جغرافیای ایران ضرورت هایی راهبردی برای یک جهان دو قطبی هستند. نویسنده اساس نقش های مزمن ایران را مانند دیگر کشورهای خاورمیانه شکاف وسیعی می داند که بین آرزوها و توانایی ها در این کشور وجود دارد، جنبش هایی مقطعی که با آرمان هایی بزرگ شکل می گیرند و بلافاصله ناکام می شوند. جامعه به شدت ناامن است و ثبات و اطمینانی در آن وجود ندارد. نخبگان در ایران در خطرند. آرزوی استقلال به سرعت مطرح می شود اما روش های زندگی به صورت وابستگی شدید وجود دارد. سرزمینی که عادت کرده خود را بر پایه قدرت های خارجی تعریف کند و بر پایه تهدید ها یا حمایت های آنها زیست کند دچار یک بی ثباتی شدید است که این امر ریشه اصلی تزلزل و ناامنی در ایران است. همین

ناامنی های مزمن موجب سوظن می شود، حکومت به یک مسابقه توطئه تبدیل می شود که در آن کسانی بازی می کنند که بتوانند از عهده توطئه، خوب برآیند.

امنیت کسب و کار و منافع اقتصادی نیز کم است و ایران از اقتصادی راکد رنج می برد. مالک ایرانی در برابر هوس های حکومت، حملات دشمنان، بی ثباتی و گنگ بودن قوانین، غیبت کنترل قانونی، آسیب پذیر است (لرنر، ۱۳۸۲).

نتیجه ساده چنین وضعی در نظام های اجتماعی غیر مشارکتی که توسط یک قشر نخبه بسته متکی بر توطئه و اجبار اداره می شود، رواج فراگیر دروغ به عنوان یک روش قابل قبول دفاع از خود در برابر فرد قدرتمند است. هر ارتشی عبارتی از این قبیل که «مانند یک نظامی، دروغ بگو» دارد و هر حکومت استبدادی تمایل داشته که از همین قاعده پیروی کند. دروغگویی فراگیر خود سیستم شدیداً بی ثبات را تحکیم می بخشد. از این رو به گفته «پروفسور فرای»، شرط اساسی مدرنیزاسیون از بین بردن حالت عدم اطمینان ایرانی ها به هموعان خود است (همان).

در ایران مراکز مدرن انتقال پیام در حکومت، آموزش و پرورش، ارتباط عمومی به حلقه های ارتباطی سنتی تجار بازار و دست فروش های دوره گرد اضافه شده که توسط طبقه روشنفکر جدید اداره می شوند. در ایران شکاف عظیمی بین آرزوها و توانایی های این کشور وجود دارد که این علت اصلی تنش های مزمن در ایران است. آرزوهایی همچون استقلال ملی، عدالت اجتماعی و مباحثات شخصی (چگونگی وجهه ایرانی در نظام جهانی).

ایران دچار آغازهای کند (مثل ایستادگی در برابر تکنولوژی)، دیر هنگام و اهداف افراطی است. همانند مقاومت هایی که در بیشتر موارد در برابر ورود تکنولوژی های جدید به کشور شکل می گیرد و به جای استفاده از فرصت ها، تکنولوژی ها موجب می شوند جامعه بیشتر در معرض تهدید های آن قرار بگیرد. یعنی سرانجام موج تکنولوژی با شدتی زیاد سدی را که در برابرش ساخته شده را می شکند و اثرات مخربی بر جای می گذارد.

ایران به دلیل ظرفیت جذب محدود و بیکاری فزاینده از تولید اضافی روشنفکران رنج می برد. در جامعه ای که حدود ۹۰ درصد آن بی سوادند، چندین هزار تن از جوانان هر ساله جریان عادی و مرسوم تحصیلات عالی را پشت سر می گذارند. این افراد صرفاً تحصیل کرده و فاقد مهارت های لازم برای تولید هستند. اینان بیشتر تحت آموزش علوم انسانی در پی روزه هایی هستند تا به نهادهایی که آنها را به خدمت می گیرند راه یابند. تلاش این تحصیل کرده های بیکار نمونه جالبی از عدم کاربرد آموزش ها در جامعه است (لرنر، ۱۳۸۳).

روزنامه هایی که بیش از یک هفته انتشار نمی یابند و شرکت های فیلم سازی که قبلمی نمی سازند در ایران دیده می شوند. به هر حال روشنفکران جوان بیش از ظرفیت مصرف ایران در حال تولید شدن هستند. این جوانان سرخورده که خوب لباس می پوشند ولی جایی برای رفتن ندارند، در جستجوی ایجاد هیجان بر می آیند. این افراد هستند که هسته اصلی افراطی گرایی به ویژه در زمینه سیاسی را در ایران تشکیل می دهند. افراطیون چپ یا راست گرا در ایران بسیار خشن و تندرو مانند دشمنان خونی نشان می دهند و به جای فعالیت سیاسی در چارچوب اصول و قواعد و در جهت منافع کلی کشور بیشتر خواستار حذف، نابودی و امحای کامل طرف مقابل هستند و گاه در این میان به تنها چیزی که نمی اندیشند مصالح ملی است. یکی از مطالب جالبی که در بررسی های «لرنر» به چشم می خورد این است که بیشتر ایرانیان در جواب این پرسش که برای مبارزه با فقر چه باید کرد راه حل هایی چون «توزیع مجدد ثروت» یا «بیرون راندن خارجی ها» را پیشنهاد کرده اند و کمتر کسی به افزایش تولید اشاره می کند و این نشان دهنده این است که فرهنگ کار کردن در میان ایرانیان بسیار ضعیف است.

عدم رضایت از زندگی، بی انگیزه بودن و از خود بیگانگی سه پدیده دیگری است که به زعم «لرنر» در ایرانیان به خصوص افراطیون ایرانی دیده می شود.

«لرنر» می گوید که پژوهش ها در ایران نشان می دهد فرآیند براندازی فعال است و این گفته در سال ۱۹۵۱ م. (۱۳۳۹ ش.) بیان شده است.

در مجموع، «دانیل لرنر» چشم انداز ایران را در شرایط انتقال وضعیت استعماری به جنگ سرد می داند و رقابت بین ابرقدرتها را مهمترین منشأ تغییرات و تحولات ایران محسوب می کند.

با رخنه نظریات «دانیل لرنر» در ایران و اجرای رفرم ششم بهمن سال ۱۳۴۱ در کشور ما، در حقیقت نظریه نوسازی جامعه سنتی به سوی جامعه مدرن از طریق گسترش و توسعه رسانه های تصویری و شنیداری در اقصی نقاط کشور ما دنبال شد و به همین دلیل در آغاز دهه ۵۰، فرهنگ آمریکایی به فرهنگ غالب بخشهای مهمی از مردم مرفه به ویژه جوانان کشور تبدیل شد. سیاست های نوسازی پهلوی دوم، عاملی شد تا دیدگاه های «لرنر» در ایران، بیش از هر کشور دیگری، امکان تحقق یابد (بدیعی، ۱۳۸۶).

تا آنجا که «لرنر»، خود ایران را بهترین الگو برای نوسازی کشورهای جهان سوم می دانست. پیروزی انقلاب اسلامی هم نتوانست زمینه های نفوذ فرهنگ غرب و آمریکایی را در کشور ما از بین ببرد زیرا ضعف ساختار های فرهنگ و اقتصاد ایران به شکل زیربنایی موجب می شود که محو کردن اشتیاق به فرهنگ و اقتصاد غربی، اقداماتی بسیار بنیادی و زیربنایی تر، نه فقط به لحاظ فرهنگی و اقتصادی بلکه در همه زمینه ها را در ایران بطلد.

تا پیش از انقلاب اسلامی «لرنر» گمان می کرد که راه ایران پیش از انقلاب، راه صحیحی برای جهان سوم است. به نظر او مدل ایران، توازن میان سنت و نوآوری بود.

«لرنر» در سال ۱۳۵۷ به ایران آمد. در نتیجه، نظریه خود را تعدیل کرد. نظریه جدید او این بود که مردم در مورد سنت، دودل هستند (چنانی، ۱۳۸۴).

به طور کلی شاید پیش فرض لرنر درباره رابطه علمی میان شهری شدن، باسوادی، تماس با رسانه ها و مشارکت سیاسی، ساده انگارانه بود. بازگشت سنت و ارتباطات گفتاری در انقلاب ایران، پدیده ای بود که نشان می داد مسائل پیچیده تر از آن است که «لرنر» فکر می کرد. برخی معتقدند که با انقلاب اسلامی، نظریه «لرنر» شکست خورد؛ اما در حقیقت باید گفت نظریه «لرنر» با انقلاب ایران مورد پرسش های جدی قرار

گرفت. ولی نمی‌توان گفت که این نظریه شکست خورده؛ چرا که هنوز می‌توان از آن درس‌هایی آموخت.

جمع‌بندی و نقد الگوی لرنر

این جمله «لرنر» که کلید رسیدن به توسعه در جهان سوم تغییر در بینش و فرهنگ مردم است نه توسعه وسایل ارتباط جمعی چکیده‌ای از برداشت او از مطالعاتش است. البته این جمله نتیجه‌ای است که «لرنر» در مطالعات بعدی در دهه ۶۰ و پس از برخی بازنگری‌ها و تعدیل‌ها در نظریاتش عنوان کرده است.

از نظر «لرنر» آنچه برای تسریع روند نوسازی در خاورمیانه نیاز است، فرهنگ ابتکار می‌باشد که بستر زایش این فرهنگ در خاورمیانه بروز و رسوخ کرده است.

اشکال اساسی الگوی نوسازی «لرنر»، تکیه بیش از حد بر نقش تحرک فردی و غفلت آن از ضرورت تحولات ساختاری در جوامع جهان سوم از جمله کشورهای خاورمیانه است. «لرنر» در مورد موانع نوسازی و تحقق الگوی توسعه خود به درستی بر عدم تعادل و ثبات سیاسی در کشورهای جهان سوم و تکیه رژیم‌های سیاسی این کشورها بر آثار نمایشی برنامه‌های نوسازی تاکید می‌ورزد. وی در نیمه اول دهه ۶۰ میلادی در مقاله تکمیلی خود، در زمینه دگرگونی‌های کشورهای جهان سوم از حیث برخورد ارتباطات با نوسازی، سه مرحله «انقلاب آرزوهای فزاینده، انقلاب سرخوردگی‌های فزاینده و قدرت‌یابی نظامی‌ها» را به عنوان عوارض توجه بیش از حد رژیم‌های سیاسی جهان سوم به آثار نمایشی برنامه‌های نوسازی مطرح می‌سازد، اما هیچگاه از ادعای عملیاتی و جهان‌شمول بودن الگوی توسعه خود برای جهان سوم، عقب‌نشینی نکرد. «لرنر» معتقد بود که نوسازی جهان سوم، تنها یک راه میانبر و کم‌هزینه دارد؛ تقلید از الگوی غربی توسعه و پیاده‌سازی بی‌کم و کاست مراحل چهارگانه آن. در کشورهای مزبور (فرقانی، ۱۳۸۳).

در بحث نظری پیمایش، «لرنر» تاکید می‌کند که مردم منطقه خاورمیانه به وسیله راه حل‌های مشترک

خود متحد نمی شوند؛ بلکه به وسیله مشکلات مشترک خود متحد می شوند. بر همین اساس در سولاتش درصدد شناسایی «شخصیت متحرک و یکدلی» در میان مردم خاورمیانه است و قصد دارد به صورتی عینی و تکنیکی آنرا توصیف کند. «لرنر» به رسانه ها به عنوان تشدید کننده تحرک در خاورمیانه در حال گذر می نگرد و می گوید رسانه ها به کارآمدترین صورت، تحرک روانی را در میان مردم گسترش می دهند. رسانه های گروهی همچنین با ساده سازی ادراک (آنچه می بینیم) و در همان حال پیچیده سازی گسترده پاسخ ها (آنچه انجام می دهیم) معلمان بزرگ دستکاری درونی بوده اند، آنها همچنین نقش هایی را که فرد غربی ممکن است با آنها مواجه شود، برای وی ترسیم کرده و دیدگاه هایی را که ممکن است وی به آنان احتیاج داشته باشد توضیح داده اند. البته «لرنر» همچنانکه بر نقش اثرگذار رسانه ها در اشاعه هنجارهای مدرن در خاورمیانه تاکید دارد تا حدودی به نوع بهره برداری از آنها در جامعه در حال گذر نیز می پردازد و حتی آنرا از موانع نوسازی می داند آنجا که می گوید: «دومین روند بعد از جنگ، اشاعه سریع گیرنده های رادیوهای ارزان قیمت یا رایگان در بین جمعیت های روستایی خاورمیانه است. باز این گردش از مدل غربی است که در آن مشارکت رسانه ای سازوکاری بازاری را بازتابیده است».

«لرنر» ضمن توصیف پیشروی انفرادی از مرحله «سنتی» به «گذار» و سپس به مرحله «جامعه نوین» این اندیشه را مطرح می کند که:

۱. نوگرایی در جوامع در حال توسعه از الگوی تاریخی توسعه غرب پیروی می کند.

۲. عوامل اصلی (کلیدی) نوگرایی عبارتند از: (تحرکهای فیزیکی، اجتماعی و روانی) که خود را در مفهوم همدلی نشان می دهند.

۳. کل این فرآیند توسط «رسانه های همگانی» که به عنوان کارگزار و شاخص تغییر عمل می کنند، تسهیل می شود.

«لرنر» شیوه تکامل شخصیت متحرک را شیوه غیر مذهبی می داند و صراحتاً می گوید که نوسازی

روندی سکولار و یکسویه از شیوه های زندگی سنتی به مشارکتی است، با همین برداشت اقدامات «آنتاتورک» در کشف حجاب و از بین بردن مظاهر دینی در ترکیه را می ستاید.

وی عقلانیت موجود در خاورمیانه را متفاوت از آن عقلانیتی می داند که سبب ساز نوسازی غرب شده است. عقلانیت در خاورمیانه عقلانیتی غیر هدفدار است. به عقیده «لرنر» مهمترین مشکل مردمی نوسازی، مردمانی با تیپ سنتی با ایستادگی در برابر تغییر هنجارهای پیشین و پرهیز از هرگونه نوآوری هستند. این افراد دارای قوم پرستی هستند که از نظر سیاسی ریشه در ناسیونالیسم و از لحاظ روان شناختی ریشه در بیگانه ترسی و سواس آمیز دارد.

حاکمیت این الگو در طول کمتر از ۱۰ سال (از سال ۱۹۵۸ میلادی) کافی بود تا الگوی «لرنر» به نام «الگوی حاکم» در تاریخ ثبت شود، گرچه بسیار زودتر از آنچه تصور می رفت مورد چالش و انتقاد قرار گرفت.

شکل گیری انتقادات در مورد «الگوی نوسازی لرنر» به گروه هایی متفاوتی قابل بخش بندی است. دسته ای از این انتقادات متعلق به متفکران جهان سوم است که از همان دهه ۶۰ آغاز شد. مثلاً «چودری عنایت الله» محقق پاکستانی - بنگلادشی، الگوی «لرنر» را مبتنی بر «قوم مداری غربی» می داند و آن را برای الگوی توسعه آسیایی، آفریقایی و جهان سوم مناسب نمی داند. وی معتقد است الگوی نوسازی قرابت فرهنگی با ملل شرقی ندارد و رویکردی غرب مدار است.

البته «لرنر» نیز هوشمندی های خاص خود را داشته و در پاسخ به انتقادهای «چودری عنایت الله» مبنی بر سابقه استعماری غرب در جهان سوم، تحمیلی بودن الگوی حاکم، مبتنی بودن آن بر قوم مداری غربی، تاریخ و تجربه غرب، ضمن متهم ساختن شرقی ها به قوم مداری، می گوید: «ما در کمکهای خود به جهان سوم هیچ غرض خاصی نداریم. اگر هم در گذشته، غرض هایی بوده است امروز دیگر وجود ندارد».

انتقادات دیگر از طرف برخی اندیشمندان معتقد به طرح الگوی «معتناب» در برابر الگوی «حاکم» شکل گرفت. این نظریه ابتدا توسط «ورت راجرز» در مقاله «گذار از الگوی حاکم» مطرح شد. نخستین انتقاداتها

در سال ۱۹۶۵ یعنی هفت سال پس از ارائه الگوی «لرنر» در یک سمینار بین المللی که برای ارزیابی نظریه ها و الگوهای غربی نوسازی و توسعه بخشی ارتباطات در آمریکا برگزار شد، مطرح گردید.

انتقادهای «اورت راجرز»، مؤلف معروف کتاب «تشر نوآوریها» از نظریه نوسازی «دانیل لرنر»، که در سال ۱۹۷۵ در مقاله‌ای تحت عنوان «گذر از الگوی حاکم»، انعکاس یافت، نخستین گامها در راه هواداری از

«الگوی متناوب» توسعه بخشی ارتباطات برای جهان سوم برداشته شده بود (معمدنژاد، ۱۳۸۴).

«راجرز» که خود ابتدا در شمار طرفداران نظریه نوسازی «لرنر» بود در مقاله ای انتقادی تحت عنوان

«گذر از الگوی حاکم» به انتقاد پرداخت و بدین ترتیب پایان دوران حاکمیت الگوی «لرنر» را اعلام کرد.

«راجرز» در این مقاله با عده ای از محققان جهان سومی از جمله «چودری عنایت الله» همصدا شد و

کارآمدی و اثربخشی الگوی حاکم را زیر سوال برد.

وی در مقاله خود به ضرورت اجرای الگوهای متناوب توسعه با توجه به شرایط، نیازها و تجربه تاریخی هر

یک از کشورهای جهان سوم اشاره کرد. «راجرز» معتقد است کشورهای جهان سوم یا در حال توسعه،

اساساً خواستار دگرگونی بنیادی اجتماعی هستند. در حالی که این الگوها بر مبنای تغییرات فردی استوار

است. به عقیده «راجرز» به جای یک الگوی واحد، باید الگوهای متنابویی را با شرایط خاص کشورهای

مختلف ارائه داد.

بعدها محققان دیگری نظیر «الهیوکاتز» استاد دانشگاه کلمبیا در نیویورک نیز بر لزوم استفاده از الگوهای

متناوب و مبتنی بر حفظ اصالت، هویت فرهنگی و ویژگی های مختلف کشورهای جهان سوم در کاربرد

توسعه بخشی ارتباطات، پای فشردند. «کاتز» با بررسی نقش رادیو تلویزیون در جهان سوم به ویژه نقش

ناموفق رادیو و تلویزیون ملی ایران در زمان «محمد رضا پهلوی»، از الگوهای متناوب دفاع می کند؛ در

حالی که «کاتز» و «راجرز» هم مانند «لرنر»، خود از نظریه پردازان و الگوسازان نظام سرمایه داری غربی

در زمینه های ارتباطات، در دهه های ۱۹۴۰، ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ بوده اند (معمدنژاد، ۱۳۸۴).

گروه دیگر مجموعه ای از محققان رادیکال غربی و جهان سومی مثل «ولز»، «یلتران» و «پائولوفریره»

هستند. اینان همان افرادی هستند که رادیکال ترین انتقادات را در مورد نظریات «لرنر» مطرح کرده و آن را معادل امپریالیسم دانسته اند. در مورد این افراد گاه احساس می شود که دچار تئوری توطئه هستند. اینان اسارت کشورهای جهان سوم در جنگال امپریالیسم را به دلیل وابستگی، عامل مهمی در عدم توسعه و پیشرفت این کشورها می دانند و مبارزات مردمی را برای رهایی از استقلال لازم می دانند. با نفوذترین منتقد الگوی نوسازی بی تردید «فرانک» بوده است. او ادعا می کرد که دیدگاه نوسازی به لحاظ تجربی غیر قابل دفاع و به لحاظ نظری نارسا است. وی همچنین ادعا می کرد که در عمل این دیدگاه قادر به تسریع توسعه در جهان سوم نیست (سرواس، ۱۳۸۴).

به این ترتیب می توان دلایل اصلی شکست الگوی «لرنر» یا الگوی حاکم از دید صاحب نظران در هر کدام از این گروه ها را اینگونه برشمرد:

۱. تاکید بر جهان شمولی و یگانه بودن یا اعتبار جهانی این الگو.
۲. توجه عمده به تغییرات رفتار فردی و غفلت از ضرورت تغییرات ساختاری در کشورهای جهان سوم.
۳. عدم توجه به تفاوت های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و تاریخی کشورهای جهان سوم و یکدست دیدن آنها.
۴. اهمیت ندادن به حافظه تاریخی ملت های جهان سوم در مورد سوابق استعماری غرب در این کشورها.
۵. بی توجهی به اشکالات درونی الگو و نسبت دادن صرف علل عدم کامیابی آن به سوء تدبیرهای برخی از رژیم های سیاسی کشورهای در حال توسعه.
۶. خطی دیدن توسعه.
۷. عدم توجه به هویت و اصالت فرهنگی و بومی این کشورها.

البته باید بدانیم زمانی که انتقادات از الگوی «لرنر» به اوج خود رسید مصادف بود با پایان دوره مقبولیت و مشروعیت ایالات متحده به عنوان نماینده اصلی دنیای غرب، که اعتراض به جنگ ویتنام، بروز

نارضایتی‌های داخلی در این کشور و اجلاس‌های یونسکو بر علیه جریان آزاد اطلاعات در دهه ۷۰ نموده‌های بارز آن بودند و این مساله در سیل انتقادات نمی تواند بی تاثیر باشد.

اینک در پی شکل گیری فضایی ضد آمریکایی در بسیاری از نقاط جهان، مدل غربی توسعه نیز که خاستگاه آن از آمریکا بود، یک ترفند استعماری تلقی شد که در آن سازمان‌های ارتباطی و رسانه‌ای چند ملیتی زیر نقاب شعار آزادی گرایي تنها در پی تامین منافع سیاسی - اقتصادی خود و گسترش کنترل و سلطه بر منابع جهان سوم بودند.

البته هوشمندی «لرنر»، در این بود که وی بر ضرورت پرهیز از به کار بردن اصطلاحاتی چون «غرب گرایی» یا «غربی شدن» و «آمریکایی گرایی» یا «آمریکایی شدن» به جای نوسازی و تجدد، تاکید می کرد. زیرا به باور او اصطلاحات «غرب گرایی» و «آمریکایی شدن» باعث تحریک احساسات ناسیونالیستی و نیز تشدید کینه و خصومت تاریخی ملت های جهان سوم با غرب و آمریکا می شد (فرقانی، ۱۳۸۳).

امروزه عده ای می گویند که الگوی نوسازی که وعده توسعه صنعتی، اقتصادی و حتی سیاسی را از راه دموکراتیک کردن حکومت‌های جهان سوم داده بود، هماهنگ با ویژگی‌های جهان سوم نبوده و تقریباً هیچ کشوری را به توسعه نرسانده است.

اگرچه اشکال اساسی الگوی نوسازی «لرنر»، که تکیه بیش از حد بر نقش تحرک فردی و غفلت آن از ضرورت تحولات ساختاری در جوامع جهان سوم، خاورمیانه، نادیده گرفتن تفاوت ها و پیچیدگی های فرهنگی هر کشور و هر قوم است انکار ناپذیر است، اما عده ای نیز معتقدند که بیشتر انتقادات به «لرنر» بیشتر از روی تعصب است تا از روی علم.

الگوی «لرنر» در عین حال نقاط قوتی هم داشت، از جمله:

۱. توجه به نقش توسعه بخشی ارتباطات و وسایل ارتباط جمعی برای نخستین بار.
۲. اشاره به توجه رژیم های سیاسی جهان سوم به آثار نمایشی برنامه های نوسازی و پذیرش سوء

تدبیر، ناکارآمدی دولتها، عدم ثبات سیاسی و به طور کلی موانع سازی در این کشورها و استفاده از روش پیمایش برای مطالعات ارتباطات و توسعه و بررسی خاورمیانه برای اولین بار.

۳. توجه به عواقب کاربرد منفی وسایل ارتباط جمعی توسط نظام های سیاسی جهان سوم (انقلاب آرزوهای فزاینده، انقلاب سرخوردگی های فزاینده، قدرت یابی نظامی ها).

۴. ارائه تصویری کلی از شرایط، پیچیدگی ها، نقاط ضعف و قدرت کشورهای مورد مطالعه.

با نگاهی دقیقتر بر توصیفات «لرنر» در مورد ایران و همانند سازی هایی که ذهن ناخودآگاه درباره بسیاری گزاره های آن در زمان معاصر ایران نیز پیدا می کند، می توان دریافت که مطالعه نتایج «لرنر» در مورد ایران و ارائه راهکارهای عملی برای حل همه جانبه بسیاری از مشکلات مطرح شده در کتاب «لرنر» تا چه حد می تواند مفید باشد و اینچنین شاید باید گفت که کتاب گذر از جامعه سنتی «لرنر» که متأسفانه چند سالی هم هست در ایران تجدید چاپ نشده است، هنوز هم حرف هایی برای گفتن لاقل در جامعه ایرانی دارد.

در نهایت باید گفت نظریه های اجتماعی نه درست و نه غلط هستند. نظریه ها فقط می توانند همراه کننده و یا راهگشا باشند. الگوی «لرنر» نیز به عنوان نظریه ای که در زمینه ارتباطات و توسعه مطرح شد نباید مطلق نگریسته شود؛ بلکه در قضاوتی منصفانه باید بر رهگشایی مثبت نظریات «دانیل لرنر» پیرامون ارتباطات و توسعه، چه در زمینه برخی مسائل کاربردی و چه در تاثیر گذاری بر اندیشمندان پس از خود اذعان کرد. چهار عامل اساسی افزایش شهرنشینی، باسواد، رسانه ها و مشارکت سیاسی را در جریان نوسازی مهم می دانست. این چهار عامل هنوز هم مطرح هستند و از عوامل مهم نوسازی به شمار می روند.

منابع:

کتاب فارسی

۱. ازکیا، مصطفی، ۱۳۷۹، «جامعه‌شناسی توسعه»، نشر کلمه، تهران.
۲. لرنر، دانیل، ۱۳۸۳، «گذر جامعه سنتی: نوسازی خاورمیانه»، ترجمه غلامرضا خواجه سروری، پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ اول، تهران.

مجلات و روزنامه‌ها

۳. آر. ملکات، سرینیواس، زمستان ۱۳۸۴، «نظریه‌های ارتباطات توسعه»، ترجمه یونس شکرخواه، فصلنامه رسانه، سال شانزدهم، شماره پیاپی ۶۴

۴. چنانی، اکبر، ۸ آذر ۱۳۸۴، «تجدد، باید از درون سنت برخیزد»، روزنامه شرق، سال سوم، شماره ۶۳۷

۵. سرواس، جان، زمستان ۱۳۸۴، «به سوی رویکرد جدید ارتباطات و توسعه»، ترجمه پیروز ایزدی، فصلنامه رسانه، سال شانزدهم، شماره پیاپی ۶۴

۶. عباسی، فاطمه، اول تیر ۱۳۸۷، «نگاهی جامعه‌شناختی به اینترنت و توسعه»، روزنامه اعتماد ملی، شماره ۶۷۳

۷. فرقانی، محمد مهدی، دی ۱۳۸۳، «فریبنده تر از الگوی توسعه لرنر»، کیهان فرهنگی، شماره ۲۱۹.

۸. گرانمایه پور، علی، ۱۴ خرداد ۱۳۸۵، «نقدی بر نظریات دانیل لرنر پیرامون توسعه در جهان سوم»، نشریه الکترونیکی فصل نو.

۹. معتمد نژاد، کاظم، زمستان ۱۳۸۴، «سیر تحول مطالعات و تحقیقات ارتباطات و توسعه در ایران»، فصلنامه رسانه، سال شانزدهم، شماره پیاپی ۶۴

۱۰. مولانا، حمید، ۱۳۸۸، «گذر از نوگرایی ارتباطات و دگرگونی جامعه»، ترجمه یونس شکرخواه، انتشارات مرکز مطالعات و توسعه رسانه‌ها، نسخه الکترونیک، تهران.

منابع اینترنتی

۱۱. اردشیرزاده، مرجان، «سیری در اندیشه‌های دانیل لرنر»، سایت ارتباطات ۸۲.

<http://ertebatat82.blogfa.com/post-46.aspx>

12. http://badi.ee.persianblog.ir/1386_6/17

13. www.yahyae.com

14. www.resaneh.org